

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا  
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله و تعالی فرجه الشریف،

رسیدیم به بحث حجت قاعده، می‌دانیم رسیدیم به این حالا هنوز کلام منعقد نشده  
بود، ببینید امروز چون روز آخر هست می‌خواهیم هم این بحث تمام بشه اگر لطف  
بفرمایند آقایون ان قلت و قلت ها را حالا حذف بفرمایند. و حالا بعد که حالا این ها  
میخواهد ضبط بشه و حالا بعد انشاءالله که این تمام بشه این بحث.

مناقشه ای که بحث حجت را انجام دادیم گفتیم که تارة ملازمه قطعی هست، تارة  
اطمینانی هست، تارة ظنی غیر اطمینانی هست، در جایی که ملازمه قطعی باشه و انتفاء  
تالی هم قطعی باشه نتیجه قطعی خواهد شد، پس بنابراین اینجا حجت هست، جایی که  
همه ی اینها اطمینانی باشه اونجا هم اطمینان بنا براین که اطمینان را حجت بدانیم اون  
هم لا بأس به، که معمولاً آقایون اطمینان را حجت می‌دانند نادراً کسانی پیدا شده اند و  
گفته اند اطمینان حجت نیست، ولی معمول فقها و اصولیون اطمینان را حجت می‌دانند  
الا آقا ضیاء در حاشیه به خدمت شما عرض شود که عروه یه مناقشه ای دارند و بعضی از  
فقهائ معاصر هم مناقشه دارند در الکافی شون یا المحکم شون، ولی معمولاً میگن که  
اطمینان حجت هست بنابراین مشکلی پیدا نمیشه.

و ثالثه گفتیم که ملازمه ممکن هست که قطعی باشه اما انتفاء تالی نه بالقطع برای ما  
روشن شده است نه به اطمینان روشن شده است، بلکه به خبر ثقه شده است، ثقه ای  
آمده گفته است تالی مندفع است باطل هست، بنابراین فالمقدم مثله این جا استنتاج این  
که فلمقدم مثله قهراً براساس این خبر ثقه میشود اینجا ها هم گفتیم که ولو حجت هست  
باز مناقشه ای در این نمیشه کرد میشه گفت در این حجت هست، حالا این حرف در این  
استدلالی که ما برای حجت قاعده لو کانه لبان کردیم مناقشه شده است نقضا و حلا، فی  
القاعده، ان المناقشه فی القاعده تارة تكون بالنسبه الی اصلها و أخرى بالنسبه الی  
عموميتها: شمول اش را اشکال کرده است گفته اصلش درست هست شمولش درست  
نیست.

اولاً: المناقشه فی اصل القاعده

نوقش فی اصل القاعده تارة بالنقض و أخرى بالحل: اشکال نقضی این هست که یه  
مواردی ما داریم که خیلی هم مورد ابتلا بوده است اما میبینیم که حکم اش برای من  
سابقاً روشن نشده است و بعدی ها فهمیده اند حکم چی هست، خب اگه اینجوری هست  
که چیزی که محل ابتلاء هست لو کانه لبان باشه چرا برای اونها میان نشده است، مثل چی

مثل انفعال ماء بر، انفعال و عدم انفعال ماء بر، خب بئر که میدانید یک چیزی بوده چاه زندگی معمول مردم در این مناطقی که آب روان و اینها نبوده با چاه بوده است دیگه مثل عربستان و خیلی از جاهای دیگه خود عراق هم همه جاهاش که رود فرات ونیل و اینها نیستش که یک مناطقی هستش که به این چیزها ربطی نداشته با چاه خب، در این موارد در عصر شیخ طوسی و قبل و بعدش گفتند چندین قرن همه می گفتند آب چاه به ملاقات با نجس است، و با نزح پاک میشه، این یک فتوای رایج همگانی هست، از زمان علامه به بعد ایشون در ادله ی این بحث دومرتبه تجدید نظر کردند دقت کردند ایشون قائل شدند نه مالم یتغیر طعمه ریحه او به خدمت شما عرض شود که ذوقه فرموده است که چی هست؟ نه نجس نمی شود، پس بنابراین اگر این عدم انفعال این جوری بود این مسئله مورد نیاز چرا مشخص نشد برای اونها برای اون عهد شیخ طوسی تا هشتصد سال مشخص نشد، این دلیل بر این است این نقض دلیل بر این هست که لو کانه لبان هر چیزی اگر این عدم انفعال می بود لبان و ظهر چون مورد ابتلا است پس این درست نیست، این عدم انفعالی که بعداً روشن شد در زمان علامه به بعد روشن شد این کان اون موقع یا لم یکن حکم شارع که نمی شود که جدید که نیست همون موقع بوده است با این بوده و روشن هم نشده است برای شیخ طوسی روشن نشده است برای فقهای بزرگ روشن نشده است تا تا رسیده به کی؟ تا رسیده به علامه این نقض اش حالاً ببینیم می توانیم جواب بدیم یا نه.

اما النقاش نقضاً فیموارد کان المشهور عند القدماء فی المسأله التي یعم بها الابتلاء، اون مشهور به این ها چی بوده است؟ کان المشهور بین این ها، حکما غیر الحکم الذی اشتهر عند المتأخرین، پیشو اونها انفعال ماء هست بئر بوده هست و حال این که عند المتأخرین عدم النفعال هست، کما فی مساله انفعال ماء البئر، انفعال ماء بئر و تنجس ماء بئر بملاقات نجس و الی المتأخرین یعنی نسب الی المتأخرین عدم النفعاله، البته از متأخرین یکی از معاصرین ما مرحوم آقای خوانساری آقای آقا سید احمد خوانساری که تهران بودند ایشون هم مثل قدما توی رساله عملی ایشون، ولی معمول فقها الا نادر بعد از علامه میگن عدم انفعال قبل از علامه و از شیخ طوسی به این ور میگفتند انفعال هست، بل ادعی التسالم علی ذلک بینهم، بلکه که ادعا شده است که عدم تسالم علی ذلک یعنی علی عدم انفعال بین متأخرین تسالم دیگه الان دارند تقریباً.

فان هذه المساله كانت مورد الابتلاء فی الازمنه السابقه کثیراً، مورد ابتلاشون بوده است چون که معمولاً تأمین آب بواسطه چاه بوده است، فکيف لم یتضح حکمها عند المتقدمین حتی تنبه الیه العلامه الحلی رحمه الله و صار واضحاً عند المتأخرین، اگه واقعا اینجوری هست که در مسائل مبتلا به اگه حکم شرع حکمی داشته باشه این لبان و ظهر خب این چجوری هست پس اگه ملازمه بین ابتلا و وضوح مسئله ی درستی هست اینجا نقض میشه، این اشکال نقضی، و اما حل اشکال حلی را هم میگوییم ببینیم جوابی هست یا نه؟

و اما حلاً، اشکال حلی این هست این که شما میگرد مسائل مبتلا به حکم اش اگر حکمی داشت این هم روشن میشه این درست نیست، چرا؟ ملازمه ای بین این دو تا نیست چون ظروف مختلف هست خب ائمه علیهم السلام ممکن هست که مبتلای به چی بودند؟ مبتلای به تقیه بودند خب با این که مسئله ابتلا بوده حکم خدا هم وجوب بوده است وجوب نفرموده اند چرا چون که تقیه کردند، این یک.

دو یکی از جهاتی که باز وجود داره برای این که حکم را نفرمایند عبارت است از مصلحت

تدریجیت بر بیان احکام، خب پیامبر اکرم صلوات و سلم که روز اول که مبعوث شدند که نیامدند تمام احکام را بفرمایند، فقط فرمودند قولوا لا اله الا الله تفلحوا، همین که بگید لا اله الا الله به فلاح میرسید هیچ چی دیگه، بعدش کم کم کم هی از احکام را فرمودند همین طور به تدریج بیان شده این یک مصلحتی اقتضاء کرده است که احکام تدریجی بیان بشود، پس لعل این مسئله مورد ابتلاء هم بوده است حکم خدا هم بوده است اما بیان نشده است به خاطر مصلحت تدریجیت احکام.

سه، گاهی ممکن هست که بیان هم شده است اما موانع دیگر یا عدم فراهم بودن ابزار تبلیغ به نحوی که امروز ممکن هست نبوده است خب ائمه علیهم السلام چجوری به همه ی مناطق برسوندن مطلبشون را؟ اونوقت که صدا و سیمایی در کار نبوده است اون وسائل ارتباط جمعی اینجوری نبوده است که خب به این راوی می گن به اون میگن این تا کم کم منتشر بشه به اقسا نقاط برسه این موانع اینچینی هم بوده است و ابزار و آلات تبلیغ به این چینی نبوده است در اون زمان ها اینها همه باعث میشه که با این که حکم بوده محل ابتلاء هم بوده است.

اما لتقیه لم یین، اما برای مراعات مصلحت تدریجیت بیان احکام ابانه نشده است، یا اینکه نه بخاطر این که ابزار و آلات هست ابانه وجود نداشته است موانعی سر راه این وجود داشته است ولو تقیه هم نبوده است اما مردم منتشر بودند در افسانقاط و این طرف و اون طرف اون زمان وسائلی که بشه به اینها رسوند نبوده است وامثال ذلک، پس بنابراین این که میگید که لو کانه لبان حالا چون میان نشده است پس نبوده است نه بان و برای مردم هم معلوم نشده است و این معلوم نشدن دلیل بر عدم نیستش و اما حلاً فیان داب الائمہ علیہ السلام، روش ائمه علیهم السلام وطریقتهم ائمه علیهم السلام در بیان احکام، فی البیان لم یکن علی وجه اتضح الحکم فی کل مساله للطائفه؛ دعبشون در بیان احکام و طریقتشون در بیان احکام نمی بوده است به صورتی که متضح و آشکار گردد حکم در هر مسئله ای برای طایفه ی امامیه، و شیعیان هیچ جوری نبوده است که برای همه روشن بشه، فان الظروف التي كانوا يعيشون فيها، اون زمان هایی که ائمه علیهم السلام می بودند، زندگی کننده در اون زمان ها لم تساعد علی ذلک غالباً، مساعدت نداشتند به اون ظروف علی ذلک بر اتضاح حکم بر هر مسئله ای به طور غالب چرا مساعدت نداشتند اون ظروف؟ لاجل التقیه یک، و تدریجیه بیان الاحکام دو، و غیر ذلک من العوامل، مثل در دسترس نبودن وسائل تبلیغ و امثال ذلک، وفی کثیر من الموارد صدر منهم علیهم السلام بیانات مختلفه متعارضه لایقاع الخلاف بین الشیعه لمصالح اهم اقتضت ذلک، علاوه براین ها خود ائمه گاهی حکم واقعی با حکم غیر واقعی را مخلوط میکردند، دو جور روایت را میگفتند یکیش حکم واقعی بود یکیش حکم غیر واقعی نبود، یا اصلاً حکم واقعی را نمی گفتند چند جور حکم غیر واقعی میفرمودند چرا؟ این به خاطر همونطور که در ادله ی تقیه بیان شده است، این برای اختلاف انداختن بین شیعه هست تا اونها هم شناخته نشوند اینها یک طایفه ی خاصی هستند به هم پیوسته هستند، برای بقای شیعه که اینها یک طایفه ی به هم پیوسته نیستند، مثلاً به آدم هایی که می آمدند ممکن هست در فلان جای پاکستان زندگی میکردند می پرسیدند میگفتند آقا اینجوری انجام بده، اونهایی که اونجا هستند یک جور دیگه ای می گویند انجام دادیم اونهایی که اونطرف هستند، تا معلوم نشه اینهایی که به هم پیوسته هستند داخل یک مذهب هستند، که برایشون نقشه بکشند و برنامه ریزی بکنند اینها را از بین ببرند، ائمه علیهم السلام با این تدبیرها این شیعه را در گذر تاریخ همینطور عبور دادند تا به امروز رسونده اند که این اختلاف امتی رحمت، که در بعضی از روایات هست یکی از تفسیرهایش همین هست این اختلاف امت رحمت است

برای این که باعث حفظ اونها شده است عدم شناخت اونها شده است که اینها همه مثلا شیعه هستند، میگه نه اقا مثلا اون اونجوری عمل میکنه اگه این ها همه یک جوری بودند که عمل هایشون با هم فرق نمی کرد که این اختلاف انداختن برای حفظ اونها بوده است، خب پس بنابراین با توجه به این وجود همچنین مصلحتی و راه کاری برای حفظ شیعه ممکن اون حق را ایانه نشده است به همه نگفته است، فلذا همه همگانی نشده است، واز همگانی نشدنش نمی فهمیم که نبوده و درست نیست.

میفرماید: وفی کثیر من الموارد صدر منهم علیهم السلام بیانات مختلفه متعارضه هستند چرا لایقاع الخلاف بین شیعه برای این که بین شیعه خلاف ایجاد نکنند اصلا تقيه هم نبوده به اون معنا که این حکم را بخاطر خوف از سلاطین یا به خاطر خوف از نمی دانم نه این برای اینکه از اینها شناخته نشوند گفته شده است، لمصالح اهم به خاطر مصلحت های مهم تری که اقتضت اون مصالح ذلک اون اختلاف را ، ولم تکن طریقتهم فی بیان الشریعه مثل ما مشاهده من کثیر من الفقهاء من بیان مجموع فتاویهم فی رساله عملیه حتی یقال، مسئله ای دیگری که باز در دأب ائمه علیهم السلام هست این هست که دأب اونها مثل فقها نبوده که به رساله ی شسته رفته ای دست بندی شده مسائل و اینها به این شکل بیان بفرمایند این نبوده دأبشون به مصالحی که خودشون می دانند، فلذا چون این نبوده است خیلی وقت ها مسئله هایی که فرموده بودند با این حکم خدا بوده مورد ابتلاء هم بوده است چون به این شیوه بیان نشده به همه نمی رسیده است پس اینجور نیستش که گفته بشود که چون مورد ابتلاء هست باید بدست به همه میرسیده حالا که نرسیده معلوم میشه که نیست نه بوده و به دست همه هم نرسیده است، پس این ملازمه ای که لو کانه لیان به خاطر ملازمه این حرف درست نیست چون روش اونها یک روش خاص و ویژه ای بوده است مثل این فقها نبوده است، ولم تکن طریقتهم فی بیان الشریعه مثل ما مشاهده، مثل اونچه که ما مشاهده میکنیم از بسیاری از فقها که اون چیز که ما مشاهده میکنیم از بیان مجموع فتاوا یشون در یک رساله عملیه با دست بندی کردن مسائل و جدا کردن مسائل از یکدیگر کجا یک فقیه میاد اینجور بیان میکنه مطلق را به جا میگه مقیدش را یک جا دیگه میگه، عام بشه به جا میگه مخصص اش را یک جا دیگری میگه، نمی دانم قرینه را یک جا میگه ذوالقرینه را یک جا دیگه منفصلا میگه، اینجور که در رساله های عملیه میگه نیست، اما ما میگیریم ائمه علیهم السلام شیوه شون این هست که عام را به یکی گفته اند پنجاه سال بعد امام دیگه آمده مخصص اش را فرموده است، مطلق اش را به یکی فرموده اند مقید اش را به یکی دیگه فرموده اند اصلا، این یک شیوه ی خاصی هست که مسئله ای که ما خیلی اینها را هم نمی دانیم، مرحوم والد نقل میکردند که امام در درس بعدا در کلام خود امام هم در بحث تعادل و تراجیح دیدم هست ایشون توی درس امام نقل میکردند که میفرموده که شاید به نحو احتمال یکی از فلسفه های این شکل بیان که شسته رفته و دسته کرده و اینها نیست این هست که چون میدانستند که اوضاع چجور خواهد شد و وضع شیعه چه کار خواهد شد چجور خواهد شد در این کشاکش دوران ها حضرت یه جوری احکام را بیان کرده اند که این ها به دست آوردن این که حکم خدا چیه نیاز داره به تخصص نیاز داره به بحث نیاز داره به خود به خود یک عده بیان کارشون را شبانه روز همین قرار بدهند والا اگه شسته رفته بود و به عربی می گفتند که دیگه لازم نبود سواد داشته باشند میخوندیم مثل این دفتر چه های راهنمایی رانندگی میرویم و می خوانیم، یا امروز مثلا رساله عملیه که ساده نوشته شده است و هر کسی بهش مراجعه میکنه و میفهمه این برای این که به طور خود به خود و خودکار یک جامعه ای تشکیل بشه و کارشون همین هست و اینها مدافعین قهری اسلام بشوند ضابین عن الاسلام بشوند

درست بشه، یه نقشه ای کشیده است که خود به خود حوزه های علمیه ارزش درآمده است که این درست بشه، این ممکن هست که یکی از فلسفه های این کار باشه که این شد، خب حتی یقال، پس بعد از ائمه این نبوده که مثل فقها دسته بندی بکنند و اینجوری بفرمایند تا این که در نتیجه گفته بشود، انه لو كان هذا ثباتاً لبان، اگه این بود باید آشکار میشد لبان واشتهر، و اونوقت یستنتج من عدم اشتهاه عدمه، استنتاج بشه و نتیجه گرفته بشه از این که مشتهر نشده است، پس معلوم میشه که نیستش، ولعله لاجل ذلک ذکر الشیخ الاعظم الانصاری رحمه الله ان عدم وجدان الدلیل فیما یعم به الابتلاء من المسائل لا یفید الا الظن بعدم الحکم مع ظن عدم المانع من نشره فی اول الامر من الشارع او خلفائه علیهم السلام، او من وصل الیه، و هذا الظن لا دلیل علی اعتباره. شیخ انصاری یک نکته ای را دارند ایشون فرموده است اگر درمسائل مبتلا به همگانی ما دلیل پیدا نکردیم این دلیل پیدا نکردن دلیل بر نبودن اون حکم و جعل نشدن اون حکم نیست که شما میگردید عدم الدلیل دلیل عدم نه این دلیل بر این که این حکم وجود نداره، دلیل بر اون نمیشود، حتی اگر ما ظن به عدم مانع هم داشته باشیم یه وقت است که اصلاً مضمون میگه شاید مانعی وجود داشته است، چون این جا که معلوم هست اصلاً، ظن به عدم هم نیماه، قطع به عدم نیماه، حتی اونجایی که مضمونمون اینه که مانعی از بیان هم نبوده، با اینکه مفروضمون اینه که مانع مضمونمون اینه که مانعی از بیان هم نبوده، باز علم پیدا نمیکنیم، که بله این حکم نبوده فلذاست احتیاج داریم به جریان برائت والا از این که نبوده نمیتوانیم بگیریم که حتماً نبوده، بگیریم نه احتیاجی به برائت هم نیست، خودش دلیل است بر اینکه این حکم نبوده نه، چرا؟ لعل شیخ نظرش همینیه است که الان توضیح دادیم که بابا شرایط ائمه علیهم السلام و مصالحی که اونا درنظر میگیرتند، جوری است که لازمش این نیست که اگه بوده باید به دست ما برسه یا اصلاً بفرمایند نه، نه بفرمایندش مسلم است و نه اگر فرمودند، فرمودشون به جوری که حتماً باید به دست ما برسه و بان و طهر بشه نه هیچکدام از این ها نبوده.

س. حتی اگه ظن به عدم مانع؟

ج. بله، حتی ظن به عدم مانع هم اگه داشته باشیم، اگر اصلاً ظن بعدم مانع نداریم که خیلی روشن است، دلیل نیست، لعل مانعی بوده، تقیه مثلاً، اونجا که اصلاً اعتبار نداره، حتی اگر ظن بعدم مانع هم داشته باشید که بله مانع از گفتار نبوده باز برای شما علم پیدا نمیشه، چرا؟ برای اینکه جهات دیگه درکار است.

س. جهاتش همش به منع بمیگرده به تقیه و...؟

ج. نه، به مصالح دیگه، مصالح که دیگه منع نیست. اون تقیه منع است، ولی مصالح منع نیست، مصالحی مثل مصالح تدریجیت مثلاً، درست؟ مصلحت اختلاف افکنی مثلاً، اینا.

میفرمایند که: ولعله لاجل ذلک، که دأب ائمه مثل فقها نبوده و جهات دیگه را هم ملاحظه میفرمودند، بخاطر این جهت، ذکر فرموده شیخ اعظم انصاری که عدم وجدان دلیل در مسائلی که ابتلاء، یعم به الابتلاء همگانی است به اون ها ابتلاء، این لا یفید مگر ظن بعدم با ظن بعدم مانع از نشرش از اول امر از شارع یا عدم مانع از نشرش از خلفاءش، شارع میشه خدای متعال و پیامبر، خلفاءش هم که ائمه علیهم السلام هستند، او من وصل الیه، یا روایتی که این قانون این حکم به دستشون رسیده، هیچ مانعی نبوده نه برای شارع مانع بوده، نه برای ائمه مانع بوده، نه برای کسانی که وصل الیه من الروايات مانع بوده، با اینکه ظن بعدم مانع برای اینا داشتیم باز هم از نبودن علم به نبودن پیدا نمیکنیم، اینکه این

حکم نبوده پیدا نمیکنیم، چرا؟ لعل برای همین جهت که دأب اونا به جوره دیگه است، اینجوری نیست که اونجا ازنبودن، این با ظن بعدم مانع هم روشن شد که چرا فرموده شیخ، یعنی اونجا که احتمال مانع میدیم روشنیه که برای ما علم پیدا نمیشه، اما با ظن بعدم مانع هم باز پیدا نمیشه. و هذا الظن، بله به ظنی برای شما پیدا میشه که نیستش ولی این ظن لا دلیل علی اعتباره وحجته، وبالجملة لا يحصل، حاصل اشکال ما اینه، خلاصه در نقض وحل به این نتیجه میرسیم که لا يحصل من عدم اشتهار الحكم القطع بعدم ذلك الحكم، بل ولا الاطمینان بعدمه، نه قطع به عدم پیدا میکنیم ونه اطمینان به عدم پیدا میکنیم، بله ممکنه ظن به عدم پیدا کنیم ولی والظن لا یغنی من الحق شیئا، والظن بالعدم لو حصل لا دلیل علی اعتباره، این اشکال، خوب این اشکال را ماسوندند فعلا که بله، پس بنابراین قاعده لو کان لبان دیگه به درد نمیخوره.

#### الجواب عن المناقشه

هذه المناقشه انما ترد على القاعده فی الجملة و بالنسبه الى الموارد التي كان البناء فيها اخفاء الواقع من ناحیه الائمه عليهم السلام، او كانت هناك مناشیء عقلائیه اخر للاختفاء، اینه که ببینید فی الجملة این اشکال درسته وبا قاعده لو کان لبان هم نمیخواستیم بگیم، بالجملة به درد میخوره، به جاهایی است که میدانیم بین وجود واشتهار ملازمه است، کجاست؟ اونجایی است که اختفاء میدانیم عقلاً وجهی نداره، موانع هم میدانیم نیست، به اینجور جاهایی که روشن است فقیه با تأمل به جهات قضیه و جوانب مسئله، برش اطمینان حاصل میشه یا قطع حاصل میشه یا اطمینان حاصل میشه که اینجا ملازمه وجود داره، واین جور موانع که شما شمردید اینا نیست، این جور جا را داریم میگیم، و اون مسئله نقضی که شما گفتید اونجوری نیستش، اون نقض که شما گفتید، نمیدانم چند قرن این حکم روشن نشده باشه، نشده اونجا ازمواردیست که مواردش مختلف است، و وجه اختفاء وجود داره وروایات باب بئر واقعا مشکله، یکی از مسائلی که با او اجتهاد افراد را امتحان میکن یکی از جاها همین مسئله بئر است، میگن آقا برو این روایاتش رو بین، ببینیم چه جور در میاری از کار، اونجا اگه تونست درست حل کنه، میگن آره تو معلومه قوه اجتهاد را داری یکی تین باب است، یکی باب اذن ولی در تزویج باکره است، اونم روایاتش واقعا خیلی مشکله، اونم روایاتش خیلی مشکله یکی از اعاطمی که نام نمیرم که مشهور به فضل واینه هست، استاد ما میفرمود که رفتم منزل آیت الله شاهرودی بزرگ در نجف برای روضه، ایون روضه که تموم شد به من فرمودند شما باش، خب بعد که جمعیت رفتند، گفتند فلان آقا که حالا من اسم نمیرم، گفتند فلان آقا اومده به من گفته من رو امتحان کن، میخام بینم مجتهد هستم یا نیستم خیالم راحت بشه؟ منم این مسئله اذن ولی در تزویج باکره رو بهش گفتم، مطالعه کنه و بناست بیاد امتحان بده، خب اون آقا تشریف آوردند و نتیجه فرمایشات اون آقا این شده که آقای شاهرودی فرمودند شما مجتهد نیستی، ولی ایشان اینجاش را میخواست بگه، ایشان فرمود اصلا به اون آقا بر نخورد، وفرمود الحمدلله میخواستم بفهمم هستم یا نیستم که وظیفم روشن بشه، هیچ بهش بر نخورد وایشون فرمود این از تهذیب نفس وصفای نفسش بود که هیچ بهش بر نخورد که فرمود آقا نیستی، تموم شد، ایشان درصدد این جهتش بود که اون آقا علی رغم اینکه الان خیلیا هم آیت الله العظمی میگن، معروفه وفلان واین و کذا بود کذا بود، ولی مال قم نبود البته ایشان، مال یکی از استان هابود، ولی ایشان بهش فرمود آقای شاهرودی بهش فرمود نه مجتهد نیستی اونم هیچ بدش نیامد، هیچ بدش نیامد واین از صفای نفس وخوبی اون آقا بود، حالا به خدمت شما عرض شود که، اون مسئله اونجا، اینجوری نیست، چون وجه اختفاء در اون مسئله وجود داره، یعنی اون روشی که ائمه در

بیان حکم بشر اتخاذ فرمودند، یک روش ویژه ایست که ملازمه ای ندارد با اینکه حقی که در ضمن اون بیان شده، مباح هم بشه برای همه، با پیچیدگی اونجا بیان کردند، به مطلبی را با پیچیدگی بیان کردند، نادر از افراد، بله قرن ها فقها وقتی مراجعه میکردند اینجوری میفهمیدند، بعد جرقه زد به ذهن علامه وبعد وبعد که نه بابا این به قرینه اونجا اونجا، اینجوری میشه معنای اونا، پس بنابراین در اون نقض شما وارد نیست، اون نقض وسائط اختفاء درش وجود داره.

وهذه المناقشة انما ترد على القاعدة في الجملة، نه بالجملة یعنی در یه مواردی، الجملة و بالنسبة الى الموارد التي كان البناء فيها اخفاء الواقع، مواردی که در اون موارد اخفاء واقع بوده از ناحیه ائمه علیهم السلام، یا نه، او کانت هناك مناشئ عقلائیة اخر للاختفاء، یا اینکه موارد اخر می بوده است مناشئ عقلائیة ی دیگری غیر از اخفاء، مناشئ عقلائی دیگری برای اختفاء حکم وجود داشته، بحيث كان احتمال ذلك امراً عقلائياً كما اذا احتملنا ان يكون افتاء جماعه من الفقهاء متأثراً برأى فقيه كبير مثل شيخ الطائفة رحمه الله لقوة سيطرته العلمية على تلامذته و اتباعهم، گاهی اینجوریه یه منشأ عقلائی دیگه موجب اختفاء حکم میشه، مثل اینکه گاهی یه عالمی اونچنان سیطره ی علمی داره که تا مدت ها مرعوب میشند افراد، خلاف اون نمیتون بگن اصلاً، شیخ طوسی یه همچین سیطره ی علمی داشته تا مدت ها فتاواى شیخ، کسی جرأت مخالفت نمی کرده، خب این سیطره باعث شده که ذهن ها جرقه توش نزنه که بله این با روایات جمع بشه یه چیز دیگه میشه، چون ایشون اونجوری جمع کرده بوده، این مانع میشده که دیگه، مثل سیطره ی آقای خوبی اخیراً در نجف، این مسلک اینکه این شهرت لا جابر ولا کاسر، که علمای قم، بزرگان قم شهرت را جابر وکاسر میدانند، نجف هم قبل از آقای خوبی جابر وکاسر میدانستند که استدلال ها را نگاه کنید اینجوریه، از زمان آقای خوبی واینکه ایشون مدرس اول شد درنجف واون سیطره علمی فوق العاده را پیدا کرد، الان معمول تلامذه میترسند، بعض بزرگان که ما بیست سال درسشون میرفتیم ایشون در کامل الزیارة اشکال داشت، که دلیل باشه بر وثاقت افراد اما چون آقای خوبی قائل بود، ترس داشتند بگند، در این موارد احتیاط واجب میکردند، بعد که آقای خوبی برگشت، این ترس تموم شد وگفتند اصلاً کامل الزیارات به درد نمیخوره ودست از این احتیاط واجب برداشتند، یعنی چرا؟ اون سیطره علمی میگه نکنه یه حرفیه که من نمیفهمم، اون داره میگه، وقتی خودش دست برمیداره، خیالشون راحت میشه، با اینکه اشکال داره ولی میگه چون اون داره میگه این معتبره میگه نکنه من، یه وجهیه که من متوجه نمیشم، این هست، میفرماید که: لقوة سيطرته العلمية على تلامذته و اتباعهم، پیروانشون.

بحيث كانت مخالفته للحكم الواقعي الواصل الى من تقدم عليه موجب لاتباع من تاخر عنه، به جوری که مخالفت اون فقیه کبیر باحکم واقعی که وصل الیه، واصل شده است الی من تقدم عليه، اون حکم واقعی که واصل شده است به کسانی که متقدم بر اون زندگی میکردند، موجب لاتباع من تاخر عنه، این موجب شده که پیروی کنند کسانی که متأخر از اون فقیه کبیر هستند.

وصيرورة الحكم المخالف مشتهراً وواضحاً عند الاصحاب المتأخرين عنه زماناً، کسانی که زماناً از او متأخرند این حکم مخالف با واقع مشتهریشود، یعنی در مثال همین بشر قبل از شیخ طوسی حکمی که دست اصحاب بوده چی بوده؟ عدم انفعال بوده، شیخ طوسی اومده برخلاف اون انفعال فهمیده ولی چون سیطره بزرگ داشته باعث شده من تأخر عن الشيخ الطوسي گفتند انفعال، هی گفتند انفعال، اون حکم قبل از شیخ که عدم انفعال

بود و حکم واقعی اون موقع بود، در اثر فهم شیخ طوسی رضوان الله علیه جوهره دیگه ای شد، بعد سیطره ایشون هم باعث شد که تا قرن ها اون حکم واقعی که قبل از ایشون بود، مخفی بماند، تا میرسه زمان علامه که متوجه میشه که نه بابا همون که قبل از شیخ میگفتند درست بوده، او کانت المساله اجتهادیه قد وردت فیها روایات، یا اینجور، پس سیطره شیخ طوسی این سیطره ی شیخ طوسی نقض رو درست کرد یا نه یه چیز دیگه بگیم که اول گفتیم، او کانت المساله اجتهادیه قد وردت فیها روایات مختلف الاصحاب فی فهم المراد منها، مثل همین مسئله بئر همینجوره، مسئله ی اجتهادیه و روایات مختلف درش وارد شده، اصحاب در فهم اینکه چی میخواند بفرمایند ائمه، اختلاف دارند، خب اینجاها هم روشنه که این باعته، او کانت متعارضه، یا اینکه نه روایات تعارض داشتند، فعالجها کل وفق مسلک، هرکدام از فقها طبق مسلک خودش این علاج تعارض را کردند، یکی گفته اذن فتخیره اون طرف را گرفته، یکی گفته مثلاً ما وافق الکتاب اینه و بنظرش آمده این ما وافق الکتابه و این را گرفته، یه عده گفتند ما از مرجحات منصوصه میتوانیم تعدی کنیم به غیر منصوصه و طبق اون مسلک رفته مرجحات دیگری را پیدا کرده طبق اون حرف زده، اینه که اختلاف دارند، فلذا این باعث شده که اون حکم واقعی چی نشه؟ میان نشه، آشکارنش، فهذه الامور، فقیع باسیطره یا اجتهادی بودن مسئله و روایات متعدده ومختلفه وفهم مختلف از اون ها، یا تعارض واختلاف درمبانی حل تعارض، اینا این امور، مانعه عن وضوح الحكم على الرغم من كثرة الابتلاء به، به اون حکم، و اشتهاه، مانع میشود از وضوح واشتهاه، این اشتهاه عطف به اون وضوحه، یعنی مانعه عن اشتهاه، و لعل مساله حکم ماء البشر من هذا القبيل، که از همین قبیل باشه که هم سیطره شیخ طوسی، هم اجتهادی بودن مسئله، هم تعارض روایات و جمعش، ففی هذه الموارد لا تجرى القاعدة المذكورة؛ دراین مواردی که اینچنین است قاعده لو کان لبان جاری نمیشود، فلذا یکی از شرایط جریان قاعده لو کان لبان اینه که امور مانعه از ابانه در اونجا وجود نداشته باشد، لعدم الملازمه فیهما بین الثبوت و الاشتهاه، و اما فی غیر هذا الموارد فالملازمه تامه و یصح الاستدلال بالقاعده، اگه هیچ وسیله ای برای اختفاء نیست، هیچ وجهی برای اختفاء نیست، اونجا اینجور نیست.

س. قضیه شخصییه است؟

ج. بله شخصییه است، مگر کسی اطمینان نوعی را هم مثل آقای زنجانی حفظه الله که ایشون از کسانی است که اطمینان نوعی را هم حجت میداند، خب بله اگه اون گفتیم جوری باشه که اطمینان نوع میاره، طبق مسلک ایشون کفایت میکنه، ولی این مسلک، مسلک نادراست، کم طرفدرا داره، معمولاً غیر از خبر ثقه و اینا، بقیه را میگویند اطمینان شخصی یا قطع نوع شخصی لازمه، اطمینان شخصی و قطع شخصی لازم نیست، نوع برایشون اطمینان میشه ولی برای من حاصل نشده یا نوع قطع پیدا کردند ولی برای من پیدا نشده قطع مگر اینکه وسواس باشه که اون مسئله، اما آدم عادی برایش قطع پیدا نشده، خب،

س.؟؟؟؟

ج. به وسایلی میگویم که یه جاهایی است توجه داریم میدیم، که یه جاهایی است که به این چیزا فقیه باید توجه داشته باشه، مورد به مورد محاسبه بکنه، اگر اینا نبود، ملازمه روشن شد، قاعده، اینا شروط جریان قاعده است درحقیقت. الثانیه، اون اشکال اول بود که نقص وحل بود.

المناقشه الاولى: ما تقدم فی الجواب عن المناقشه فی اصل القاعده من انها لا تجرى فيما اذا كان هناك مناشئ عقلائیه لاختفاء الواقع. اشكال دوم اینه که این قاعده ی لو کان لبان نمیشه عمومیت داشته باشه، همه جا لو کان لبان نمیتونید بگید، و چون میان نشده پس نبوده، یکی از مواردی مناقشه همینی است که ما در جواب مناقشه اولی گفتیم، گفتیم به جاهایی وسایل اختفاء وجود داره مثل سیطره ی به فقیه بزرگ، یا مثل اینکه روایاتش فهمش مشکل بوده و از این جهت فقها اختلاف پیدا کردند، یا مثل جهاتی که تعارض دارند روایات و این حل تعارض علی اختلاف المبانی مختلف میشه، خب اینجاها بله، این به مورد.

المناقشه الاولى، همون مواردی است که گذشت در جواب از مناقشه در اصل قاعده، گفتند اصل قاعده این قاعده حجت نیست، در جوابشون چی گفتیم؟ همون موارد، مواردی است که جلوی عمومیت این قاعده را میگیره، من انها لا تجرى فيما اذا كان، دراونجا، مناشئ عقلائیه برای اختفاء که مناشئ عقلائیه برای اختفاء علاوه بر اینکه ممکنه خود ائمه مخفی کرده باشند، همون فهم فقها و سیطره ی فقها و مبانی مختلفشون در حل تعارض.

المناقشه الثانيه: ما يقال من انها لا تجرى لنفى الحكم الترخيصی، كما فی مساله تغسیل و تکفین من اطلق علیه عنوان الشهيد فی الاخبار کالمقتول دون ماله و اهله، فلا یصح ان یقال، اشكال دوم این است که این جاهایی که حکم ترخیصی بوده، حکم ترخیصی لازم نیست لو کان لبان بشه، حکم ترخیصی بوده، ممکنه مردم یافقها گفتند خب این مرخص است اینورش که اشكال نداره انجام دادنش خب چیزی نگفتند، از این جهت برای مردم روشن نشده، مثلا اینکه کسی که اطلاق علیه الشهيد ولو شهید در معرکه نباشد، خب چی گفتیم؟ گفتیم لوکان لبان، اگه این ها هم غسل و کفن از اینها، برای اینها لازم نبود لبان و ظهر، میگیم نه، چون حکم ترخیصی بوده که میتونید اینها را کفن نکنید و میتونید اینها را غسل ندید، اما لازم که نبوده، اونا میکردند، فقها هم چیزی نگفتند، گفتند احوطه، پس بنابراین میتونه حکم همون باشه که لازم نیست ولی بان و ظهر هم نشه، چرا؟ برای اینکه ترخیصی بوده، پس این موارد احکام ترخیصیه، مواردی نیست که اگر آشکار نشد بگیم اون ترخیص نبوده، پس این کلیت این حکم درست نیست، بله مواردی که الزامه یا وجوب یا حرمت اون درسته، موارد ترخیص اینجور نیست که ملازمه داشته باشه، پس باز عموم قاعده درست نیست که حتی بگید در موارد ترخیص هم این قاعده تطبیق میشه.

المناقشه الثانيه: ما يقال من انها، این قاعده، لا تجرى لنفى الحكم الترخيصی، برای حکم ترخیصی، ماگفتیم اونجا تو دلیل قاعده میگفتیم جریان پیدا میکنه، میگه نه، کما فی مساله تغسیل و تکفین، کسی که، من اطلاق علیه عنوان الشهيد فی الاخبار کالمقتول دون ماله و اهله، مثل کسی که کشته شده باشد من دون ماله و اهله، پای مال و عهدش، فلا یصح ان یقال: ان تغسیله و تکفینه لو لم تکونا واجبین لبانا و ظهرا واشتھرا، این تغسیل و تکفین اگه واجب نبودند، باید معلوم میشد و ظاهر میشد، واشتھرا، اشتھار پیدا میکرد، اینا نمیشه اینجا گفت، اذ یحتمل ان یكون الحكم ترخیصا فی الواقع، احتمال میده که حکم ترخیصی باشه در واقع، و مع ذلک لم یعمل به المتشرع، متشرع به اون حکم ترخیصی عمل نکردند، فتعاملو مع هولاء، پس معامله نموده باشند متشرع به هولاء با اون کسانی که اطلاق علیهم الشهيد، معامله سائر الاموات، همونطور که اونا را غسل میدادند اینا را هم میدادند، اونا را کفن میکردند اینا را هم میکردند، چرا؟ لعدم لزوم الاخذ بالرخصه، این، پس متشرع به خاطر این، از اون طرف فقها هم اینجا نگفتند نه آقا ترک کنید غسل دادن

اینارا، کفن کردن اینا را، اونا هم نفرمودند، چرا؟ ولم ینبه الفقهاء عن ذلك، لان عملهم كان موافقاً للاحتیاط، عمل اینا موافق با احتیاط است، بالاخره حکم واقعی در دست ما نیست این روایات شاید صادر نشده باشه، ولو حجتہ ولی شاید مطابق واقع نباشند، فصار الحكم الترخیصی مهجوراً بمرور الايام و الاعوام، اونا انجام میدادند، فقها هم حرف نزدند کم کم این حکم ترخیصی محجور شده در ذهن ها محجور شده و کسی ارزش خبر نداره، و صار الوجوب واضحاً فی الاعصار المتأخر تدريجاً.

ويمكن ارجاع هذه المناقشة الى المناقشة الاولى؛ لان ما ذكر من العوامل المؤثرة في اختفاء الواقع، فيعد هذا الموارد ای: ما اذا كان الحكم الذي اردنا نفيه بالقاعده ترخيصياً من الموارد التي قلنا بان القاعده لا تجرى فيها. ايشون میفرماید که: این مناقشه دوم را شما ممکن است بگید به مناقشه اول برگردانید، مناقشه اول چی بود؟ این بود که به مواردی مناشئ عقلانیه برای اختفاء بود، وجود داره پس اونجا قاعده را همیشه جاری کرد، مناقشه دوم چی شد؟ میگیم آقا خود ترخیصی بودن یکی از مناشئ اختفاء میتونه باشه، پس این هم جزء مناشئ اختفاء است و اشکال جدیدی نیست، درست؟ یکی از مناشئ اختفاء اینه که این حکم ترخیصی است، چون ترخیصیه منشأ اختفاء حکم شده، چون ترخیصی بوده، خیلی خب عقلاء و متشرعه الزامی بر خودشون نمیدیدند که طبق اون عمل کنند، فقها هم الزامی نمیدیدند برا اینکه حتما نهی بکنند، پس یکی از مناشئ اختفاء میشیه دیگه این دومی هم، درست؟ یک مناقشه جدید وثانی نمیشود.

س. مصداق پیدا نمیشود، چون هر جا را ببینیم، این منشأ احتمال عقلایش هست؟

ج. چرا؟ بیشمار میتونیم بگیم مناشئ ای داریم، به همین دلیل میتونیم استفاده بکنیم به برائت و اینا لازم نیست مراجعه کنیم، مثلاً اگر الان ازما سوال کنند که یکی از واجبات اسلام اینه که هر کس ماه را میبیند برای اولین بار در هر شهری در هر ماهی، باید سجده بکند، این چه وسیله ی اختفائی داره؟ اینجا آدم احتمال نمیده همچین مناشئ ای در طول تاریخ دویست و اندی سال از ائمه این منشأ بوده که مخفی بشه، نه روایتی داشته باشه، نه هیچ فقهی فتوا بده، نه هیچ کسی بگه آدم میتونه بگه به حضرت عباس همچین حکمی خدای متعال نداره، نه اینکه برائت جاری میکنیم، به واسطه ی این یقین پیدا میکنیم همچین حکمی نیست و هکذا، خیلی احکام فراوان، آیا احتمال میدیم بر ما واجب باشه هر سال پنج روز بریم مدینه بمونیم؟ احتمال میدیم دیگه، شاید خدا واجب کرده هر مومنی باید بره مدینه هر سال پنج روز بره مدینه بمون، به حضرت عباس میدونیم همچین حکمی در اسلام وجود نداره، چون این چیزی است که لو کان لبان، هیچ منشأ عقلایی برای اختفاء این حکم اگر لازم بود آدم تصور نمیتونه بکنه، بنابراین بسیاری از چیزها از این راه میشه که انسان کشف بکنه، درست؟ که اطمینان داره یا قطع داره به اینکه این مناشئ اختفاء در اینجاها وجود ندارد، بنابراین احتیاج به برائت نداره، به همون لو کان لبان میتونیم نفی بکنیم.

الامر الخامس، ما دیگه حصیله البحث را به عهده خودتون میزاریم چون ممکنه حصیله ی بحث این بشه که بنده دیگه اصلاً..

الامر الخامس: شروط جریان القاعدة

قد تحصل مما مر ان لجريان القاعدة شروطاً، از ابجائی که گفتیم معلوم شد که این قاعده جریانش شروطی داره، همونطور که حجیت خبر واحد شروطی داره، یکی از

شروط حجت خبر واحد چه؟ اینه که مخالف سنت قطعی نباشه، درست؟ یکی از شروطش اینه که معارض نداشته باشه، ووو شروط پانزده گانه بعضیا برش ذکر کردند، حالابعضیاش درسته و بعضیاش نادرسته، این جریان، این قاعده معلوم شد شروطی داره، قد تحصل مما مر ان لجریان القاعدة شروطاً، و هی: اون شروط ثلاثه اینه:

الاول: عموم الابتلاء بالنسبه الى ما تجرى القاعدة فيه، عموم ابتلاء باشه اما اگر عموم ابتلاء نباشه، ملازمه ای بین بودن و مشتهر شدن نیست، وقتی ملازمه بین بودن و اشتهاه که ابتلاءش همگانی باشه، این همگانی هم که میگیریم یعنی اکثریت دیگه، نه یک نفر هم نمونه که، عموم الابتلاء بالنسبه، به موردی که جاری میشود قاعده در اون مورد، کالحکم او ثبوت منشأ آخر للملازمه بین المقدم و التالی من المناشئ المتقدمه فی بیان القاعدة، یا عموم ابتلاء باشه یا به منشأ دیگری برای ملازمه بین مقدم و تالی از مناشئ ای که گذشت وجود داشته باشه، خلاصه ما باید این ملازمه را داشته باشیم، یا این ملازمه در اثر عموم ابتلاء درست بشه، یا اگر عموم ابتلاء نیست مناشئ دیگری که منشأ همگانی شدن میشود، وجود داشته باشد، حالا مثلاً گاهی به امری ولو مورد ابتلا همگان نیست، اما به چیز نادر و مستغربی است که اگه بود، باید همه بگن که همچین چیزی وجود داشته در اون اعصار، در اعصار گذشته.

الثانی: عدم الظهور و الانتشار بالمعنی الذی عرفت. قید دوم، شرط دومش اینه که انتشار پیدا نکرده باشه دیگه تا بطلان تالی درست بشه، درست؟ البته این شرط در حقیقت جزء قیاسه دیگه .

الثالث: عدم وجود منشأ عقلائی لاختفاء الحكم. برای اختفاء حکم منشأ عقلایی وجود نداشته باشه، جایی باشه که به منشأ عقلایی برای اختفاء حکم تصور نشه، اینم شرط سوم است. فاذا تمت هذه الشروط، ملازمه بود، اشتهاهم نبود، وسیله و وجهی هم عقلاییه برای اختفاء نبود، اگه این سه تا جمع شد اونوقت قاعده تطبیق میشه و نتیجه میده، فاذا تمت هذه الشروط صح التمسک بالقاعده، خب،

س. به شرط اینکه اطمینان بیاورد، صح؟

ج. بله دیگه، قهراً هم میآورد، وقتی این سه تا بود، قهراً میاره.

و احراز هذه الشروط، حالا این شروط هستش یا نیستش در جا به جا؟ این دیگه به عهده فقیه است. و احراز هذه الشروط فی المساله موكول الى نظر الفقيه و لا یکفی لاحراز الشرط الثالث التمسک باصالة عدم وجود ذلك المنشأ المحتمل، لانه لا یثبت لازمه العقلی او العادی من نفی ذلك الحكم الذی اردنا نفیه بالقاعده. این میگه آقا خب، اون سومی که آیا منشأ عقلایی برای اختفاء بوده یا نبوده؟ به وقت ما علم پیدا میکنیم بوده، خیلی خب روشن است که شرط نیست، به وقت علم پیدا میکنیم منشأ برای اختفاء نبوده به احتمالات نیشغولی مثل همین مثال هایی که زدم که واجب بوده بر همه ی مسلمین که سه روز هر سال برند اونجا یا وقتی ماه را میبینند سجده ی طولانی بکنند، اینا احتمال اینکه به مواعی برای بیان بوده، اینا احتمالات خیلی نیشغولیه، اطمینان پیدا میکنیم، حالا به جا واقعا شک کردیم که مناشئ اختفاء بوده یا نبوده؟ اینجا با اصل میتونیم درست کنیم؟ بگیم اصل اینه که منشأ اختفاء نبوده؟ میگه نه، چرا؟ چون این استصحاب عدم منشأ، باید لازمه ی عقلیش اینه که پس لازمش اینه که آشکار شده باشه، اشتها پیدا کرده باشه، اینا لازمه های عقلیه، پس میشه اصل مثبت و حجت نیست، میفرمایند که: و لا یکفی لاحراز الشرط

الثالث التمسك باصالة عدم وجود ذلك المنشأ المحتمل، بگيم اصل اينه كه منشأ محتمل نبوده، چرا؟ لانه لا يثبت لازمه العقلى او العادى، چون لا يثبت اين اصل لازمه ى عقلى وعادى اش را كه اون لازم عقلى وعادى چيه؟ من نفى ذلك الحكم الذى اردنا نفيه بالقاعده.

وصلى الله تعالى على محمد وآل محمد.